

تأثیر اخلاق در حقوق

دوجامه کنونی یکی از زنده ترین مسائل مورد بحث اینست که میان تکامل حقوق و ارزشها و مفاهیم اخلاقی چه نسبتی موجود است؟ آیا میتوانیم پس از اینهمه تکامل که در حقوق بعمل آمده جامعه و آنها باین سلسله قوانین و مقررات اداره و رهبری نموده دست استمداد بسوی مسائل و ارزشهای اخلاقی دراز نکنیم؟ و آیا اگر چنین روشی بکار بسته شود - چنانکه در اروپا بکار بسته شده - مقررات حقوقی قادرند بیک صورت کاملا خودکار اعتبار و نفوذ خود را حفظ کنند؟

با این سؤال بیک بحث تطبیقی اساسی در مقابل ما باز میشود که بیک طرف آن حقوق جدید اروپا و طرف دیگر آن حقوق و قوانین اسلام است.

پروان حقوق جدید معتقدند که ما میتوانیم تنها با جامع الاطراف ساختن قوانین و افزودن بر حجم آنها، از یک رشته تعلیمات اخلاقی و معنوی کاملایی بپازشویم و بدون اینکه خود را در پیچ و خمهای این مفاهیم ماوراء الطبیعه ای که ارزش قطعی آنها مسلم نیست و چهارسر گبیج کنیم اجتماع را به بهترین صورت رهبری و اداره نماییم، ما باید تمام کوشش خود را صرف این کنیم که تشکیلات قوای سه گانه معتقد و مسخره و قضایی بیک صورت کاملا خودکار و در عین حال نیر و مندی درآید و همچنانکه بیک بدن انسانی روی بیک جریان کاملاً مکانیکی تمام اعمال حیاتی خود را انجام داده کلیه خطر ها و ناملازمات را از خود دفع میکند اجتماع نیز عیناً باین چنین حالت مکانیکی پیدا کند و فعالیت حیاتی خود را ادامه دهد.

این افکار مخصوصاً در حقوق جزا بطوری تأثیر نموده است که کلیه جرائم منتهی و اخلاقی بیک باره از صفاً توانین جزایی حذف شده و به صورت بیک سلسله معامیل فردی درآمده است که دستگاه حاکمه هیچگونه حق مداخله در آنرا ندارد، مؤلف کتاب «جنایت» (۱) در بیان این موضوع مینویسد: «انقلاب کبیر، جنایتهای مربوط به امانت بقصدات مذهبی و خداوند را از دسته جرائم حذف کرد و بر اثر نفوذ عقائد فلسفی نویسندگان قرن

هیچدم بود که مجلس چنین اصلاحی را اعلام داشت، این اصلاح نتیجه اعلامیه حقوق بشر است که اشعاعش در عقائدشان و لو مذهبی باشد آزاد گذاشت. «این عقائد در صورتی بجز بمصوب میشد که بکار بستن آن نظم عمومی را بهم میرسد» (۱)

در حال این روش، امروز در دنیای غرب مورد تبعیت قطعی قرار گرفته و قانون - گذاران غرب چاره امامت کلیات و مسائل اجتماعی را تنها در یک رشته مقررات حقوقی و سازمان های مکانیکی جستجو میکنند و چندان توجهی به استعداد از مبانی و اصول اخلاقی ندارند (۲).

البته روی این طرز فکر باید رابطه حقوق و اخلاق را بدین معنی مورد بحث مانتی نمود و تصور اخلاق را تنها بیک قسمت از شئون فردی زندگی محدود ساخت در مقابل این روش و روش اسلام قرارداد و علت اینکه ما تنها اسلام را در برابر این مکتب قرار میدهیم اینست که ادیان دیگر هیچکدام دارای یک دوره حقوق کامل و منظم نییافتند، اسلام علاوه بر اینکه بتواند یک مذهب آسمانی اساساً بر پایه اخلاق گذارده شده، معتقد است که باید برای اداره اجتماع از ارزشها و عقائد اخلاقی و معنوی حداکثر استفاده را نمود، بنابر این تفکیک قلمرو حقوق و اخلاق و محدود ساختن ارزش های اخلاقی به شئون فردی زندگی از نظر

(۱) این افکار وقتی شدت اوج خود رسید که مکتب «تحقیقون» در حقوق جزا مسئولیت های اخلاقی را بیکلی منکر شد و معتقد شد که جرائم را تنها باید از نظر عکس العمل اجتماع مورد مطالعه قرار داد.

نویسنده کتاب «حقوق جنائی» در مقدمه این کتاب ضمن اشاره به عقائد این مکتب چنین مینویسد: «عقائد این مکتب در موضوعات جزایی و امور مربوط به زندان و فلسفه «اگوست کنت» بستگی دارد. این مکتب معتقد است انسان را در دنیا باید طر فدا و خوب تر محسول بر علت میباشد بنابر این مسئولیت اخلاقی را که مبنای مجازات محسوب میشود نمی میکنند و تنها چیزی را که مداخله میدهد عکس العمل اجتماعی است.

مانظور که اعضای موجودات زنده در مقابل میکروب از خود دفاع میکنند جامعه هم نسبت به مجرم عکس العمل نشان میدهد تبه کار طبق اصطلاح «لا کاسانی» (استاد طب قانونی) بیک میکروب اجتماعی محسوب میشود.

(۲) متأسفانه سازمان تسلیمات اخلاقی هم تاکنون قدم مؤثری برای ملتفت نمودن زمامداران به مسائل اخلاقی برنداشته و بدین ترتیب این تنها سازمان اخلاقی هم عملاً منشأ اثر قابل توجهی نشده است.

اسلام بی‌معنی و مفهومی ندارد. حقوق اسلامی بر پایه‌های نظری اخلاق بنا شده و قانونگذار اسلامی سعی نموده است عوض اینکه بر حجم يك سلسله قوانین خشك افزوده كند ارزش‌های اخلاقی را به تمام مراحل و شئون اجتماعی توسعه دهد و اجتماع را به يك محیط كاملاً اخلاقی و انسانی مبدل سازد این فكر اسلامی مخصوصاً در مقررات جزائی ظهور كامل نموده و قسمتی از قوانین جزائی اسلام مفهوم كفاره را بخود گرفته است، كفاره عبارت از اداء عملی است كه منظور تطهیر روح و جبران انحراف اخلاقی و معنوی جزء مفهوم آن میباشد یعنی وقتی يك مرد یا زن مسلمان در نتیجه بعضی از جرائم كفاره میدهد میخواهد با این عمل، انحراف اخلاقی و معنوی خود را جبران كند و صفای درونی را باز یابد گذشته از باب كفارات، مجازاتهای حدود هم تا حد زیادی مبتنی بر يك اصل معنوی و اخلاقی و بقول آقایان يك اصل ماوراء الطبیعه ای است اما این اصل ماوراء الطبیعه ای يك مفهوم كنگ و غیر قابل درك - چنانكه در عالم مسجیت از آن تفسیر شده - نیست، این اصل، همان حالت درونی و روحی است كه يك مجرم مسلمان در هنگام اجراء مجازات بنام فرمان خداوند؛ آنرا در درون خود احساس میکند این احساس این است كه من در اثر ارتكاب جرم به ارزش انسانی خود لطمه زده‌ام و به جای آنكه اکنون باید تعلق و سختی آن را تحمل كنم فرمان خداوند است، فرمانی است كه صرفاً بنظر و اصلاح روحی و درونی من و حمایت جامعه انجام بگیرد و هیچگونه منظور و غرض دیگری در كار نیست.

تاریخ صدر اسلام نشان میدهد كه این احساس‌های انسانی در كنگ به دستگاه قضائی اسلام نقش بسیار مهمی را بازی می‌كرد و زیاد اتفاق می‌افتاد كه خود مجرمین دستگاه قضائی را از جرم مطلع نموده خواستار اجراء حدود الهی میشدند تا بدینوسله پلیدی گناه را از خود دور سازند.

در هر حال، دوش اسلام اینست كه واقعیت زنده‌ای مانند ارزش‌های اخلاقی و معنوی اجتماع را نادیده نگرفته و حقوق و مقررات قانونی را بیش از هر چیز دیگر بر يك رشته احساس‌های انسانی جامعه استوار سازد - حالایابد در اساس علمی این دورش مخالف به بررسی و گفتگو پرداخته، متعلق اسلام را در این باره دریابیم.